

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث درباره احکام تکلیفی و احکام وضعی به اصطلاح و کیفیت اعتبار و جعل در این دو تا حکم، عرض شد که مرحوم نائینی چون بنا شد که یک مقدار کلمات مرحوم آقازیا را بخوانیم و یواش یواش بحث را جمع بکنیم.

مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه هم احکام وضعی و هم احکام تکلیفی را اعتباری و جعلی می دانند، جعل در این جا به مصطلح اصولی یعنی اعتبار چون یک جعل به معنای تکوین است که آن جعل حقیقی است که در اصطلاحات اهل معقول بکار برده می شود.

مرحوم آقازیا خلافاً للمشهور قائلند که احکام تکلیفی جعلی نیستند، اعتباری نیستند، یک امر واقعی است، تکلیف یک امر واقعی است، احکام وضعی اعتباری هستند، این تعبیری است که مرحوم آقازیا دارد و توضیح دادیم کرارا مبنای ایشان را و نقدی که به

ایشان متوجه می شود، دیگه احتیاج به تکرار ندارد و عرض شد که مرحوم نائینی به یک مناسبتی که در این جا بحثی پیش آمده در بحث احکام وضعی و تکلیفی شش تا مقدمه آوردند بعد وارد بحث شدند، در مقدمه ششمشان ایشان یک اصطلاح شروط جعل و

شروط مجعول به کار بردند که خب حالا خود ما هم وقتی خواندیم مثلاً ملاکات جعل با ملاکات مجعول، البته ایشان شروط مراد و چون شرط یکی از معانی احکام وضعی است دیگه چون شرطیت و مانعیت و جزئیت به تعبیر این آقایان، عرض کردم در کتب اصول

اهل سنت احکام وضعی شرطیت و مانعیت است، جزئیت ذکر نشده، در عبارات اصولیین ما تدریجاً شرطیت و جزئیت و مانعیت و رافعیت، رافعیت تقریباً مرادف با قاطعیت است، قاطعیت و سببیت و این جور چیز ها هم اضافه شده و إلا در اصطلاح آن ها دو تاست،

شرط و مانع، این دو تا را گفتند، شرطیت و مانعیت، ظاهراً حالا توضیح دادیم اجمالاً که شاید مرادشان این است که جزء عین کل است، اگر کل امر دارد جزء هم دارد، شاید نظر مبارکشان به این است، چیز های دیگر هم هست حالا بعد توضیحات را خودمان عرض

کردیم.

عرض شد که مرحوم آقاضیا در این جا به ایشان اشکال کردند، این اشکال را مرحوم آقای اصفهانی هم کردند که شروط جعل با شروط مجعول یکی است، من یک مقدار به اندازه همین بحث این جا توضیح عرض می کنم، حرف مرحوم آقای اصفهانی را نخواندیم باز بر می گردیم ان شا الله یک سیری در حرف ایشان ان شا الله.

مرحوم آقای آقاضیا قدس الله سرّه یک حاشیه ای در همین امر سادس ایشان دارند چون جز مبانی مشهور ایشان است من اجمالا سریعاً عبارت ایشان را می خوانیم.

فرمودند ما افید فی الفرق إنما يتم فی الاحکام الوضعیة

چون احکام وضعیه را ایشان قابل جعل می دانند، اعتبار می دانند

التي قوام حقیقتها

البتة حقیقت قانونی نه حقیقت واقعی

بالجعل و أن الجعل واسطة فی الثبوت

مراد از واسطه در ثبوت یعنی علت

البتة این که حالا جعل واسطه در ثبوت است، مراد از واسطه در ثبوت یعنی علت، البتة این که حالا جعل واسطه در ثبوت است مرحوم

آقای اصفهانی یک حرف دیگری هم داشتند سابقاً خواندیم بعد دو مرتبه چون می خواهیم بخوانیم بر می گردیم.

و اما احکام تکلیفی

خلاصه حرف مرحوم آقاضیا این است که حکم تکلیفی به معنای اراده مبرزه است، اصطلاحاً ایشان وقتی مولی اراده اش را ابراز کرد می شود حکم، این که توش بعث هست، زجر هست، تحریک هست این ها همه انتزاع می شود، بعد انتزاع می شود و إلا حکم یعنی ابراز اراده، اراده مبرزه، آن وقت ایشان می گوید که اراده که یک امر تکوینی است، ابراز هم یک امر تکوینی است، شما با لفظ بیان

می کنید پس شما در این جا اعتبار ندارید، کجاش اعتبار دارید؟ یکی اراده است و یکی ابراز، هر دو امری تکوینی اند، لذا ایشان می

گویند که ليس من الجعلیات بل احدهما که مراد از احدهما اراده باشد

من مقولة کیف که مرادش کیف نفسانی باشد

و الآخر من مقولة الفعل که ابراز باشد، طرد داخل مقولات، چون اعتبار نمی شود، جعلی نکرده، اعتباری نکرده پس این را قبول نداریم

که جزء اعتباریات باشد و لذا عرض کردیم مرحوم آقازیا حکم تکلیفی را اعتباری نمی دانند، مرحوم آقای نائینی هر دو را، هم حکم

وضعی و هم تکلیفی را اعتباری می دانند اما تحلیلی هم اقامه نکردند کما امر واضح است مثلاً به وضوح امر

و هما این دو تا خارجان عن عالم الاعتبارات الجعلیة، دیگره حالا به احترام مرحوم آقازیا، من چون می خواهم مطلب کاملاً اطرافش

روشن بشود تا برسیم به آن مطلب مطلوب لذا مجبوریم خیلی جاها عبارات را بخوانیم

إلا مقام البعث و التحریک و الالزام و هذه اعتبارات، این ها اعتبار هستند، البته این اعتباراتی که ایشان در این جا می گویند انتزاعات

است، اعتبار با انتزاع فرق می کند

منتزعة عن مقام ابراز الارادة غير مربوطة بعالم الجعل یعنی عالم اعتبار

این ها ربطی به ندارد به عالم ابراز

من تا فهمیدم یعنی عبد فرزند مولی، عبد، مردم فهمیدند که مولی همچین اراده ای دارد باید انجام بدهند، آن چه که او دارد فقط ابراز

اراده است، یک توضیحی چند بار من عرض کردم خیلی عجیب است، یکی دو قرن قبل از ایشان یک کتابی هست قرارداد اجتماعی،

ژان ژاک روسو هم قانون را یک نوع قرارداد اجتماعی، که عرض کردیم بعید نیست آن هم شبیه حرف آقازیا باشد، چون قرارداد هم

ابراز است، یک اتفاقی است که می نویسند که پروتکل به قول امروزی ها، قانون را عبارت از یک نوع قرارداد اجتماعی می داند و

من فکر می کنم خیلی شبیه حرف آقازیا است، فقط آقازیا از زاویه عبد و مولی نگاه کرده و ما از زاویه قضایای اجتماعی و عرض

کردیم اشکالی به هر دو وارد است، هم قرارداد اجتماعی ایشان درست نیست هم ابراز اراده آقازیا درست نیست.

نعم لا باس بدعوى الجعل به معنای معقولیش، به معنای تکوین و ایجاد ولو به لحاظ ایجاد المنشأ القهری،

خوب دقت بکنید، می گوید این منشأ را ما ایجاد می کنیم، منشأ ابراز اراده، این ابراز اراده منشأ است لکن این منشأ قهری است یعنی

من وقتی ابراز اراده کردم قهرا برایش مترتب می شود که من بعث کردم نه این که قصد کردم،

للقصدی للاعتبارات المزبورة

مراد ایشان از اعتبارات اعتبار نیست، انتزاعات است، تحریک و جعل و الزام و این جور چیز ها

و هذا المقدار غير مرتبطٌ بعالم الجعلیة التي هي عبارة عن ايقاع نفس المعنى بقصد ثبوتها بانشائها اللفظي أو الفعلي

لفظی که عقد است، فعلی هم که مثل معاطات است، لفظی مثل فرض کنید به این که امر می کند، فعلی هم که مثل این که با فعل

خودش انجام می دهد، مثل تقریبا به یک معنا فعلی حساب می شود

این ايقاع نفس المعنى بقصد ثبوتها، من کرارا عرض کردم این همان معنایی است که اگر یادتان هم باشد از همان، نمی دانم در کتاب

هدایه بود یا کجا بود در جامع المقدمات الانشاء بايقاع المعنى بلفظ يقارنه، حالا یادم رفته کدام یکی از این ها، یا استاد ها در درس می

گفتند یا در خود کتاب نوشته بود، حالا در ذهن من نیست، این همان معنای معروف انشاء است، معنای معروف انشاء این است، ايقاع

المعنى بلفظ يقارنه، که عرض کردیم مرحوم آقای خوئی اعتقادشان این است که انشاء ابراز اعتبار نفسانی است، شبیه همین حرف،

شبیه حرف آقازیا، ابراز اعتبار نفسانی. این لکن این معنایی که آقازیا بکار برده این همان معنای مشهور انشاء است و عرض هم

کردیم همین هم درست است. مطلبی را که مرحوم استاد فرمودند قابل تایید نیست

كما هو الشأن في الاحكام الوضعية

در احکام وضعیه انشا هست اما در احکام تکلیفیه انشاء نیست.

دقت بفرمایید فقط این که تا این جا من توضیح بدهم، این که یک جعلی باشد این ظاهرا محل کلام نباید باشد حتی سنی ها که مسئله

را، ظاهرا آن چه که محل کلام است آیا این جعل مثل جعل خود تکلیف است یا نه، حالا جعل شرطیت کرد در وعای اعتبار یعنی

شرط، بحثی که بود عرض کردیم در کلمات اهل سنت مثلاً اقم الصلوة لدلوك الشمس چون بعد توضیح خواهم داد، این ها می گفتند اقم الصلوة انشاء است، لدلوك الشمس اخبار است، اقم الصلوة انشاء است چون دلوك شرطش است این اخبار است، آنی که تکلیف بهش تعلق گرفته عبارت از اقامه نماز است، اما این که نماز باید در دلوك شمس باشد این اخبار است، این به ذهن آدم می آید که این جنبه انشائی هم نداشته باشد، شاید مرحوم آقاضیا همین مقدار، مثلاً همین هم انشاء است، البته آقاضیا حرف سنی ها را نقل نکرده، قبل از ایشان و بعد از ایشان. ما عرض کردیم ما بعد از شیخ انصاری اصول ما تقریباً حول و حوش آن چیزی است که شیخ فرموده، غالباً کم شده خارج بشوند به آن چیزهایی که در اصول در کل این تاریخ اسلامی مطرح شده حتی آرای خود شیعه را غیر از آن مقداری که در رسائل آمده کمتر متعرض شدند، روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟

پس بنابراین آقاضیا می خواهد بگوید این هم انشاء است، لدلوك الشمس هم انشاء است، تعرف الاشياء باضدادها، تامل می فرمایید؟ البته گفتم آقاضیا این مطلب را ننوشته، من دارم تفسیر می کنم کلام آقاضیا را، در حقیقت ایشان می خواهد بگوید اقم الصلوة هم انشاء است لدلوك الشمس هم انشاء است، لکن لدلوك الشمس شرطیت را انشاء می کند چون شرطیت جعلی است، اعتباری است، شرطش دلوك شمس است، لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، جزئیت را انشاء می کند، لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، مانعیت را انشاء می کند، با وبر ما لا یوکل لحمه نماز را، این تا این جا مطلب اول مرحوم آقاضیا که با مرحوم نائینی مخالفت دارد، مرحوم آقاضیا، البته آقاضیا اقم الصلوة را انشاء نمی داند، اشتباه شد، امر تکوینی می داند، دومیش را انشاء می داند.

مرحوم نائینی هر دو را انشاء می داند، از آن نقلی که از اهل سنت کردیم اولی انشاء است دومی اخبار است، این است که چون این ها تعبیر به اخبار و انشاء کردند من آوردم، خود من ان شاء الله تقریب کلامشان را به وجه دیگری خواهم گفت ان شاء الله تعالی

و حیثند

بعد در این امر ششم عرض کردیم مرحوم نائینی یک شروط جعل تصریح کرد، شروط مجعول، این توضیح را من عرض کردم یک بحثی است که آیا فرق بین جعل و مجعول هست یا نه؟ این در چند مقام نوشتند، یکیش اینجاست شروط جعل، عرض کردیم مرحوم

آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی هم اشکال می کند، جعل و مجعول یکی اند، اگر یکی شدند شروط جعل و مجعول یکی است، البته مرحوم نائینی شروط مجعول را یعنی شرط وجوب، مجعول مرادش وجوب است، جعل را هم مرادش ملاکات گرفته، ما گفتیم اصلا تعبیرش خیلی تعبیر روشنی نیست، اشکال تعبیری به مرحوم نائینی داشتیم، مرحوم آقاضیا به جای شروط جعل و مجعول دواعی جعل و دواعی مجعول، حالا دواعی شاید مرادشان ملاکات جعل و ملاکات، خود بنده صاحب التخصیر بعد در توضیحی که خواهد آمد هیچ کدام را بکار نمی بریم ملاکات را بکار می بریم، ملاکات جعل و ملاکات مجعول، ان شا الله روشن می شود، ان شا الله یواش.

بعد من دون فرق فیها، در این موارد بین

و حیثند فکل ما هو یدعوه علی ارادته، اراده فعل

کل ما، همین جور که چاپ کرده منفصل درست است، این جا هم چاپ کرده منفصل، هر چه که داعی باشد اسمش را بگذاریم دواعی، این کلمه کاش که می نوشت دواعی

فکل ما یدعو علی ارادته بر اراده این فعل، مطلقاً او منوطاً، منوطاً یعنی مقیداً، که این منوط را تعبیر منوط کرده که شامل شرطیت و مانعیت و این ها هم بشود، یا مطلق است مثل اقموا الصلوة یا به تعبیر ایشان منوط است اقم الصلوة لدلوك الشمس، دواعی این فعل، دواعی ای که به این فعل هست هو الداعی علی ابراز ارادته، این ابراز با آن یکی است، پس دواعی جعل با دواعی مجعول یکی است یعنی به عبارة اخرى، خوب دقت بکنید نکته اختلاف، البته مرحوم آقاضیا ننوشته، آقای نائینی هم این توضیح را ندادند. اولاً نائینی که اصلا شروط جعل نوشته که این تعبیر درست نبود، شروط جعل را گفته یعنی ملاکات، علل تشریع، این تعبیر فنی نیست، شروط مجعول را خوب بکار برده، شروط وجوب، حالا آن شروط وجوب هم باید یک جوری معنا بشود و إلا با شروط واجب معنا نشود، به هر حال این ها را چون در جلسه قبلی اشاره اجمالی کردیم توضیح بیشترش را بعد عرض می کنم.

پس بنابراین من دون فرق فیها بین دواعی الجعل و المجعول کما، این اشکال دوم آقاضیا بر مرحوم نائینی است. شما گفتید شروط جعل غیر از شروط مجعول است، نه دواعی جعل و دواعی مجعول.

حالا من برای این که مطلب را خیلی مختصر بگویم و بعد مطلب را توضیح بدهم که اگر فکر کردید صحبت اساسی این جاست، دقت بکنید، آنی که ملاکات مجعول است عاداتا ملاکات جعل است مثلا ملاکات مجعول حرمت گوشت سگ مثلا یعنی در این گوشت حیوان آثاری هست که دارای مضاری است، این ملاکات مجعول است، همین ملاک جعل هم می شود، می گوید گوشت سگ حرام است، ملاکات مجعول ملاکات جعل هم می شود، مثلا گوشت خرگوش یک جوری است که کراهت دارد مثلا، این کراهت گوشت خرگوش، این داعی جعل هم هست یعنی گوشت خرگوش مکروه است، دواعی جعل، پس آن چه که ما الان داریم دواعی مجعول عاداتا دواعی جعل هستند، دقت فرمودید؟ آیا می شود تفکیک قائل شد که دواعی جعل باشد و دواعی مجعول نباشد؟ یا بالعکس، این را بیشتر در اوامر امتحانی مثال می زنند، در اوامر امتحانی چون مجعول ملاک ندارد، داعی ندارد، اما خود ابراز ملاک دارد، این کار را بکن، این را بیشتر آن جا مثال می زنند، در تفکیکش از آن ور بیشتر در مثل لو لا أن أشق علی امتی لامرتهم بالسواک مثال می زنند یعنی دواعی مجعول برای این که سواک واجب بشود وجود دارد، لکن چون موجب زحمت و دردسر و گرفتاری است این جا این ملاک به جعل نمی رسد، نمی گوید سواک واجب است، لو لا أن أشق علی امتی، عرض کردیم کرارا گفتیم مسئله اوامر امتحانی در مثل عبد و مولا خوب است اما در قوانین خیلی روشن نیست، حالا به هر حال من فعلا به این مقدار گفتم، هست، دواعی مجعول عاداتا دواعی جعل اند، آیا از آن ور تفکیک هست؟ بیشتر نظرشان این ور است که دواعی جعل باشد اما دواعی مجعول نباشد، این صحبت سر این است، آقاضیا می گوید نمی شود، اصلا جعل و مجعول یکی اند، فرق بین جعل و مجعول مثل فرق بین ایجاد و وجود است، مثل فرق کسر و انکسار است، مثل این که می گوید کسرت الکوز فانکسر، خب کسر با انکسار که فرقی ندارند، یکی است، نمی شود بگویم یک چیزی داعی بر انکسار هست داعی بر کسر نیست، شما تصور بکنید، بگویید یک ملاکی بود که اقتضا کرد این کوزه شکسته بشود اما داعی نبود که من بشکانم یا داعی نبود که من بشکانم اما داعی برای این که آن شکسته بشود نیست. کسر و انکسار مثل هم

اند، دواعی مجعول دواعی جعل است، پس این تفکیک بین این دو تا، البته عرض کردم مرحوم آقاضیا تعبیر به دواعی کرده است، خود نائینی تعبیر به شروط کرده است، اگر ما باشیم و امانت علمی خود عبارت نائینی، لکن نائینی تعبیرش خیلی روشن نیست، ایشان تعبیر خیلی واضحی را ندارد و اصلاً گفته شروط جعل یعنی ملاکات، خب ملاکات که مجعول هم هست، واقعش این طور است دیگه، می گویم یکمی عبارت خود نائینی، اگر ایشان اشکال به عبارت نائینی و به اصطلاح ایشان می کردند واردتر بود.

بعد فرمود: فتامل فی اطراف ما ذکرناه، این دو تا اشکال تا این جا به مرحوم نائینی، البته عرض کردم تعبیر را ایشان عوض کرد.

تری ایضا بطلان إناطة لبّ الارادة و ابرازها

یک مطلب دیگری مرحوم نائینی دارند که عرض کردم مرحوم استاد آقای خوئی هم قبول داشتند، این را کرارا گفتیم، این قدر گفتیم که خسته هم شدیم، دیگه شما هم به طریق اولی خسته شدید و آن این که مرحوم نائینی می گوید تا شرط یا حالا موضوع فعلیت پیدا نکند حکم فعلیت پیدا نمی کند مثلاً الان، مثال زدیم، همین که این جلسات هم کرارا مثال زدیم، الان که ساعت حدود ده و چهل دقیقه است هنوز زوال نشده، هنوز دلوک نشده وجوب صلوة فعلی نیست، انشائی است، یک وجوب انشائی دارد، فعلیتش به این است که زوال بشود، ظهر بشود، اگر ظهر شد وجوب فعلی می شود، تا حالا وجوب فعلی نیست، این هم مطلب دیگر، آقای خوئی هم و لذا فرق بین فعلی و غیر فعلی را مرحوم نائینی به این می گذارند، آقای خوئی هم دارند، فرق نمی کند، ایشان می گوید این هم درست نیست، این مطلب ایشان هم درست نیست، حالا خود آقاضیا هم عبارتش معروف است معلق است، این مطلب، تری ایضا بطلان إناطة لبّ الارادة و ابرازها، این لب الاراده را چون ایشان تکلیف می داند، ابراز اراده را تکلیف می داند، اناطه یعنی مقید بکنیم، معلق بکنیم

علی وجود موضوع خطابه خارجا

این که بگوییم این ابراز اراده در وقتی است که این موضوع محقق بشود، این واقعا در آن وقت مثلاً الان اراده ندارد مولی، الان که قبل از ظهر است، ابراز اراده نکرده، وقتی ظهر شد ابراز اراده می کند، این اناطة لب الارادة و ابرازها علی وجود موضوع خطابه خارجا، کلام نائینی روشن شد؟ کلام نائینی این که حکم با وجود موضوع فعلیت پیدا می کند قبل از فعلیت موضوع، حکم فعلی نیست

یعنی حکم انشائی است مثل الان، مرحوم آقاضیا می گوید این هم قابل قبول نیست، این مطلب نائینی هم قابل قبول نیست که بگوییم ابراز اراده متوقف است بر دلوک شمس، خب همین که فرمود اقم الصلوة لدلوک الشمس ابراز کرد، چی ابراز اراده؟ آن طرف دلوک شمس

بل فی ظرف لحاظ الموضوع خارجیا

این می آید لحاظ می کند دلوک را، می گوید من، ابراز می کند که من نماز می خواهم در ظرف دلوک، لحاظش می کند دلوک خارجی را لحاظ می کند، چون عرض کردیم مرحوم آقاضیا یک مبنای دیگری هم دارد، یک بحث معروفی است بین حضرات اصولیین آیا اوامر و تکالیف متعلق اند به طبائع یا به وجود خارجی؟ این بحث را شنیدید، زیاد معروف است، آیا اوامر متعلق اند به طبائع یا وجود خارجی، مرحوم آقاضیا یک مبنای خاصی دارد، می گوید امر می خورد به ماهیت خارج دیده، تعبیر ایشان همان به عربی این تعبیر این شکلی است، این در کتابش آمده ایشان، به فارسی راحت تر ما این تعبیر را می کنیم، ایشان می گوید به خود ماهیت نیست، به خارج هم نیست، به ماهیت خارج دیده، این را ببینید، لحاظ الموضوع خارجیا، این لحاظ الموضوع خارجیا، این همان ماهیت خارج دیده است، رنگ خارج دیده، این کلمات را چون واقعا مرحوم آقاضیا یا مرحوم آقای نائینی و یا حتی مرحوم استاد آقای خوئی این ها واقعا اصولی بودند به این معنا دارای یک مکتب منسجم بودند، این ها در اصول خیلی از آقایان که مثلا اصول نوشتند دوره اول ایشان بوده، یکی از مشکلات کسانی که دوره اول اصولشان را می نویسند غالبا منسجم نیست، چون همه را بحث نکردند یکنواخت نیست اما مطالب مرحوم نائینی کاملا دیگه منسجم است، کلمات آقاضیا کاملا منسجم است، چندین دوره اصول گفتند، بحث کردند، این تعبیر ایشان.

بل فی ظرف لحاظ الموضوع خارجیا یكون إرادته فعلیاً

ماهیت خارج دیده، وقتی که به اصطلاح صلوة در ظرف خارج در وقت دلوک را آن اراده کرده، لحاظ موضوع خارجیا

فترض وجود الموضوع فی التکلیفیات

این که می گوئیم موضوع باید فرض پیدا بکند یعنی دلوک بشود

لا یوجب فرض وجود الإرادة و لا فرض إبراز، نه به اراده تاثیر دارد نه به إبراز، تاثیر ندارد، آن إبراز اراده کرده، اراده اش تعلق

گرفته، لکن اراده اش تعلق گرفته به این نماز، نمازی که در خارج در وقت دلوک است، این طوری حساب کرده

نعم: مرتبة محرکة این خطاب

و فاعلیت این خطاب

چون عرض کردیم در باب انشاء، در باب امر آنی که مهم است محرکیت است، این هم یک مطلب معروفی بین اعلام است لذا آقایان

آمدند گفتند هر خطاب دارای دو غرض است، غرض ادنی و غرض اقصى، غرض ادنی ایجاد داعی است، وقتی می گوید آب بیاور

ایجاد داعی می کند که پاشو برو ظرف آب بیاور، غرض اقصى خود آب است که آورد، آب را که آورد این آب آوردن غرض اقصى

است، این محرکیت غرض ادنی.

نعم مرتبة محرکیتیه و فاعلیته خارجا

که عرض اقصى باشد

این ینوط بوجود الموضوع خارجا

این ینوط یعنی یرتبط، معلق

و هذه المرتبة

این مرتبه، این مرتبه خارجیت و محرکیت خارجیا مرتبة تأثیر الخطاب بوجوده

مرتبه ای است که خطاب می خواهد تاثیر بکند

لا مرتبة نفس الخطاب بمضمونه

گاهی اوقات آقاضیا حرف هایش آخه همچین مغلق است گاهی اوقات خیلی لطیف این جا آورده، انصافا تعابیرش یکمی مرتب شده،

گاهی اوقات تعابیرش یکمی نامرتب، خیلی تعبیر زیبایی بکار برده انصافا حق با ایشان است

و هذه المرتبة مرتبة تأثير الخطاب بوجوده لا مرتبة نفس الخطاب بمضمونه

روشن شد؟ این تعبیری است که مرحوم آقاضیا بکار برده، این تعابیر ایشان را ما عرض کردیم چون اگر آن راه را که ما پیشنهاد

داشتیم در ذهنشان بوده، قطعا اصولی ها در ذهنشان بوده ما آمدم این را تفکیک کردیم، عرض کردیم یک مرحله جعل داریم، سه تا

مبادی جعل داریم، ملاکات، حب و بغض، اراده، این چهار تا شدند، این ها که آمدند بعد جعل می آید، سه مرحله هم بعد از جعل داریم،

مرحله ابراز و ارسال رسل که اصطلاحا گفتیم فعلیت خطاب، فعلیت حکم، فعلیت قانون، مرتبه تنجز که وصول به مکلف، مرتبه امثال،

اتیان و عدم اتیان خارجا، ما این را هفت مرتبه که کردیم یعنی گفتیم خوب است که در اصول بیاییم حکم را و قانون را در این هفت

مرتبه بررسی کنند، این هفت مرحله ای که به ذهن ما، هفت محور، در هفت محور حکم را بررسی کنند، خلط بین این مباحث موجب

این مثلا در بحث اجتماع امر و نهی گفتند اگر گفت صلّ و لا تغصب مشکل شما در مرحله امثال است، بخواهید در غصب نماز

بخوانید، آن وقت آمدند گفتند مرحله امثال سه مرحله بعد از جعل است، نمی تواند در مرحله جعل تاثیر بگذارد، ببینید چقدر راحت

شد وقتی مرحله بندی کردید اگر گفت صلّ مطلق صلوّه است، گفت لا تغصب مطلق غصب است، در مرحله جعل تقیید نزد، بعد مرحله

ارسال رسل بود، بعد مرحله تنجز بود بعد مرحله، در امثال می خواهد در زمین غصبی نماز بخواند، این جا مشکل درست می شود،

این یک تفسیر قانونی لطیف که مرتبه امثال نمی تواند در مرتبه جعل تاثیرگذار باشد، روشن شد؟ اگر مرحوم آقاضیا قدس الله،

آقاضیا هم در ذهنش این هست، همه اصولیین در ذهنشان هست، یک مرتبه جعل داریم و یک مرتبه امثال داریم پس حالا به جای این

که این کلمات آقاضیا را که خیلی لطیف آورده، ایشان اگر این و هذه المرتبة مرتبة تأثير الخطاب بوجوده، تاثیر خطاب به وجودش،

این تاثیر الخطاب به وجودش به جایش بنویسید مرتبة الامثال

لا مرتبة نفس الخطاب بمضمونه، مرتبه جعل

در تقسیم بندی ما خیلی روشن شد، این که دلوک نیامده این مال شئون مرحله امتثال است نه شئون مرحله جعل، این طور نیست که جعلش متوقف باشد، دقت کردید؟ تفسیر آقاضیا روشن شد؟ لکن تعبیر ایشان همچین یکمی سنگین است ما خیلی روشنش کردیم، ایشان می گوید شما مرحوم آقای نائینی می گوید فعلیت خطاب را به دلوک یعنی در مقام جعل باید فرض بکنید، خطاب مرحله جعل است، این فعلیت به مرحله جعل نخورده، این به مرحله امتثال خورده، این فعلیت در مرحله جعل لحاظ نشده، و لذا هم ما راه دیگری به مرحوم نائینی اشکال کردیم گفتیم این نکته اصلا قانونی نیست، بیایم تفسیر بکنیم فعلیت خطاب را به فعلیت موضوع، اصلا این قانونی نیست، این ربطی به قانون ندارد، ما این جور اشکال کردیم، آقاضیا این جور اشکال می کند، و هذه المرتبة، من می خواستم بگویم که گاهی اوقات مطلب کاملا واضح است لکن اصطلاحات را ما عوض کردیم یکی یکی این را هفت مرحله کردیم که بگویم این در این مرحله است، این در این مرحله است، این مراحل را به یکدیگر اثبات کردن ربط دادن خیلی مهم است، بعد در مقام استظهار هم از روایات و از ادله استظهار کردن آن هم خیلی مهم است.

و هذه المرتبة، مرتبة تاثیر الخطاب بوجوده، یعنی مرتبه امتثال است، شما الان می خواهید امتثال اقم الصلوة بکنید نمی توانید چون دلوک شمس نشده، دلوک شمس وقتی شد شما می توانید امتثال بکنید

لا مرتبة نفس الخطاب بمضمونه

نه مرحله جعل، این نفس الخطاب بمضمونه را بنویسید جعل، یکیش مربوط به مقام امتثال است و یکیش مربوط به مقام جعل است و این اشکال که مرحوم آقای نائینی قدس الله نفسه دارند و لذا مرحوم آقای نائینی روی این مبنا گفتند واجب معلق مستحیل است، اصلا مستحیل را روی این جهت گفتند چون نمی شود شارع یک خطابی بکند خطاب فعلی بشود، تکلیف فعلی بشود، مکلف به بعد باشد، این نمی شود، باید فعلیت تکلیف هم وقتی که شرطش پیدا شد، جوابش دو کلمه است، این تابع جعل است، تابع کیفیت خطاب است، چیزی ندارد، استحاله ندارد، ممکن است بگوید فعلیت الان دارد، خطاب الان موجود است، تکلیف الان موجود است لکن ظرف امتثالش وقت وجود دلوک است، این ها یک مراحلی است که در وجود، در ایجاد آن تکلیف تاثیرگذار است، این ها در مرتبه جعل

تاثیرگذار نیستند، مرتبه جعل تابع جعل است، ممکن است بگوید تا وقتی دلوک نشده وجوب نیست، ممکن است بگوید وجوب هست اما امثال شما در ظرف دلوک است، هر دوش ممکن است، و ظاهر اقم الصلوة لدلوک الشمس هم دوم است و لذا مرحوم آقازیا مثال دیگر هم می زند:

و لذا نقول: بأنّه ينوط بالعلم بالخطاب أيضا

خب اگر تنجز نباشد علم به خطاب یعنی تنجز، ریش می نویسید تنجز، اگر تنجز نباشد تکلیف را انجام می دهید؟ خب نمی دهید، آیا در مرحله خطاب، در مرحله جعل، در مرحله تکلیف آیا منوط به علم می شود؟ می گویند نه چون به قول آقایان مستحیل است، دور لازم می آید، علم هم مثل همان مسئله دلوک

مع حفظ مضمون الخطاب فی ظرف الجهل جزما

در ظرف جهل، البته نه به قید جهل، قید نیاورده، در حال جهل هم خطاب هست، چرا؟ چون در مقام تکلیف تقیید نخورده، و نمی شود تقیید هم بخورد

و حينئذ كيف يمكن دعوى فرضية مضمون الخطاب

فرض بکنیم که مضمون خطاب

الحاكي عن لبّ الإرادة بفرضية موضوعه، كما هو الشأن في القضايا الحقيقية که ایشان فرمودند، البته اشکال به قضایای حقیقیه به آقازیا و مرحوم نائینی هر دو وارد است.

علی ای حال بعد یک مطلب دیگه ای دارند مرحوم آقازیا که من نمی خوانم و می خواهم در بحث شرط متاخر وارد بشوم، دیگه حالا چون بحث شرط متاخر را کلا نخواندیم، چون هر سه بزرگوار وارد بحث شرط متاخر هم شدند ما این بحث این جا چون دیگه این خیلی به حد کافی طول کشیده

این یک قسمت مطلب و اما این ها همه مقدمات، قسمت اصل مطلب که آیا شرطیت قابل جعل هست یا نیست؟ مرحوم آقای نائینی می فرماید چون دیگه این مطلب را تقریباً آقای خوئی هم فرمودند و مشهور است همین را به کلام ایشان اکتفا می کنیم، امروز که تمام نمی شود، بعد هم تحقیقات مرحوم اصفهانی که چه مشکلاتی با نائینی داشتند، بعد هم ان شا الله روی تحقیق مسئله می آیم

ایشان می فرماید که احکام وضعی دو جور هستند، یا متاصلند بالجعل یا منتزع اند، این متاصل بالجعل در رد مرحوم شیخ انصاری است، شیخ انصاری تمام احکام وضعی را انتزاع می داند حتی ملکیت را، حتی زوجیت را، مرحوم نائینی هم سابقاً مناقشه کرده، ایشان گفت ملکیت امر متاصلی است، امر انتزاعی نیست و ما توضیحات را کافی عرض کردیم، مراد مرحوم نائینی از این که انتزاعی نیست چون خود ملکیت یک مفهوم عرفی پیدا کرده، لذا ممکن است بگوید آقا من می گویم شما مالک گوشت سگ نمی شوید، مالک گوشت خوک نمی شوید، شما مالک آلات قمار نمی شوید، می تواند ملکیت را انشاء بکند چون یک مفهوم عرفی پیدا کرده، مرحوم شیخ انصاری که معتقد است این ها انتزاعی اند چون نظر مبارکشان ظاهراً به این باشد، لا اقل من این جوری می فهمم، نمی خواهم بگویم که مراد جدی ایشان که حتی همین مفهوم عرفی هم در اصل انتزاعی است، اصلاً ملکیت درست است که یک مفهوم عرفی شده اما در اصلش ریشه انتزاعی دارد، عرض کردم ادعا می کنند ملکیت اولیه به این بوده که مثلاً یک نفر می رفته بالای درخت می چیده، این سیب در دستش است، ملک به معنای سیطره، این مقدارش تکوینی است، این مقدار ملک تکوینی است، یک سیبی چیده دستش گرفته، خب یک مقدارش هم آثار تکوینی بار می شود، چی می گوید؟ کسی می خواهد ازش بگیرد دستش می گیرد بهش نمی دهد، می خورد، ببینید! این را به یک کس دیگه می دهد، بعد ها بشر آمد این ها را بیان کرد، گفت شما می توانید جلوی کسی را بگیرید، شما می توانید به دیگران بدهید، شما می توانید مصرف بکنید، از این عناوین ملکیت در آمد، پس در حقیقت ملکیت یک واقع تکوینی دارد که شما سیب می گرفتید دستتان، کسی می آید مانع می شدید، به کسی می خواستید می دادید، خودتان می خوردید، در آب می خواستید می انداختید، در زمین می خواستید کشت می کردید، دقت کردید؟ این ها همه تکوینی بود دیگه، بعد این آمد توسعه پیدا کرد تدریجاً توسعه پیدا کرد بر اثر توسعه ای که پیدا کرد فرض کنید به این که مثلاً شما سیب را یک جا گذاشتید دستتان هم

.....

نیست، آمدند به شما گفتند که اگر کسی آمد ما جلویش را می توانیم بگیریم یا اگر آمد گرفت می توانی بروی ازش برگردانی، از این عناوین می توانید جلوی افراد بگیرد، می توانی بکاری، این جا شد یواش یواش انتزاعی، می توانی می توانی ها که جمع شد، شد ملک، ملک آن چیزی شد که می توان اما گوشت خوک را نه می توانی بخوری، نه می توانی به کسی هبه بدهی، حتی بنا بر معروف علی ما يقال اگر کسی هم آمد گرفتش بردش حالا گفتند بعضی ها که اگر پیش خودش مرده باشد حق اختصاص دارد یا اگر حيازتی کرد حق اختصاص مثلا، آن هم ثابت نیست گوشت خوک ثابت نیست.

به هر حال دقت بفرمایید پس نظر مرحوم شیخ آن مرحله پیشرفت است، مرحوم نائینی می گوید ملکیت تدریجا یک امر عرفی شده، اگر امر عرفی شده قابل جعل است لذا خوب دقت بکنید ایشان می گوید اموری که قابل جعلند کالامور الاعتباریه العرفیه، این ها در عرف اعتبار شده، شارع هم می آید کم و زیادش می کند، می گوید این ملک تو می شود این ملک تو نمی شود، شارع نمی خواهد احکام بگذارد مثلا بگوید گوشت خوک نمی توانی بخوری، از این نمی توانی بخوری انتزاع عدم ملکیت بشود، نه شارع مستقیم می گوید گوشت خوک ملک تو نیست، خوب دقت بکنید! روشن شد نظر نائینی به چیست؟ شارع مستقیما می تواند بگوید این ملک نیست، شارع مستقیما می تواند بگوید این زوجه نیست، شارع مستقیم می تواند این زوجه هست، زوجیت و ملکیت و رقیت و زمان و غیر ذلک من منشآت العقود و الاقاعات و ما يلحق بها، البته عقود و ایقاعاتی که شرعی صرف نباشد، فإنها علی ما تقدمت، این بحث را چون سابقا ما هم در مقدمات گفتیم ایشان هم نقل کردند

متاصله فی وعاء الاعتبار و لیست منتزعه من احکام التکلیفیه بل فی بعضها لا يتصور ما يصلح لأن يكون منشا الانتزاع

اصلا منشا انتزاع برایش تصویر نمی شود

کالحجیه و الطریقیه

عرض کردیم مرحوم آقای نائینی معنای حجیت پیش ایشان تتمیم کشف است، ایشان می گوید در تتمیم کشف چی اعتبار کرده؟ البته این مطلب ایشان قابل تعجب آور است، قابل مناقشه هست یعنی وقتی آمد گفت من این را کاشف تام قرار دادم یعنی حق مخالفت

نداری، البته نظر ایشان این هست که این احتیاج ندارد حق مخالفت نداری لذا مثلاً در مثل کفایه حجیت را به معنای تنجیز و تعذیر گرفته، عده ای از آقایان جعل تعجیز و تنجیز، اگر جعل بگیریم یا جعل بدل بگیریم عده ای از آقایان به اهل سنت بیشتر نسبت داده شده، جعل بدل است، وقتی گفت کلام زرارہ حجت است یعنی وقتی زرارہ مطلبی گفت به ازای کلام زرارہ جعل حکم می شود ولو خلاف حکم واقعی باشد، اگر خلاف حکم واقعی هم باشد جعل بدل می شود یا طریقت، اگر طریقت باشد قابل جعل نیست، جعل بدل قابل جعل است، یعنی انواع دارد، ما هم که عرض کردیم حجیت قابل جعل نیست

و اما الثانیة فکالجزئیة و الشرطیة، عرض کردیم جزئیت در کلمات اهل سنت نیامده، شرطیت و مانعیت آمده، سببیت هم ایشان آورده، رافعیت هم ذکر شده، حالا رافعیت ممکن است قاطعیت باشد، چون ما رافعیت را به معنای این که هیئت اتصالی را بردارد، این را اصطلاحاً قاطع می گویند، گاهی هم ممکن است بهش رافع بگویند

فإن هذه الامور كلها انتزاعية لا تنالها يد الجعل التأسيسی و الامضائی لا استقلالاً مثل جعل وجوب ذی مقدمه و لا تبعاً کجعل وجوب مقدمه

دیگه چون بحث تمام نمی شود فردا توضیح کلام ایشان و کلام آقاضیا در سببیت و بعد هم کلام مرحوم محقق اصفهانی قدس الله نفسه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين